



گفت و گو

سید محمود نریمان؛ الگوی شجاعت، وطن دوستی و ساده زیستی

گفت و گو با حسین شاه حسینی

نشریه چشم انداز ایران قصد دارد در راستای معرفی فعالان و چهره های کمتر شناخته شده نهضت ملی ایران و همراهان و یاران دکتر مصدق از این پس گفت و گوها و مقاله هایی در این زمینه منتشر کند تا حق این چهره ها که عمری در راه آزادی و استقلال ایران تلاش کردند و جان، دارایی و زندگی خود را در این راه گذاشته اند، ولی کمتر در میان مردم شناخته شده اند، تا جوی ادا شود. در این شماره با حسین شاه حسینی در مورد مرحوم محمود نریمان به گفت و گو نشستیم. وی ناگفته های زیادی از این چهره ها دارد که در میان این گفت و گو نیز نام بسیاری از آنها را به یاد می آورد. امید که بتوانیم درباره آنها نیز با آقای شاه حسینی به گفت و گو بنشینیم.

و انعکاس این فریاد به حدی بود که بقایای از پایین دستش را بلند کرد و گفت: خفه شوید، ناگهان در بالای بالکن سر مار یختم و کتک مفصلی به ما زدند. جلسه در مورد لایحه اختیارات دکتر مصدق بود. وقتی به در مجلس رسیدیم بیس هم از آنها حمایت می کرد. حسن عرب با پلیس مرتبط بود، اگر چه حکومت دکتر مصدق بود، اما ایادی جمال امامی و عباس مسعودی که بیشتر به گروه خسرو هدایت و بیوک صابر معروف بودند، چون از این طریق ارتزاق می کردند کوتاه نیامدند و ما را از همان دم در زدند و هر کس توانست فرار کرد و آنها که ماندند کتک مفصلی خوردند، البته کسی را دستگیر نکردید. مهندس رضوی در جایگاه ریاست مجلس نشست، می خواستند ایشان را وادار به بلند شدن کنند، که البته ایشان زیر بار نپی رفت. وقتی محمدرضا اقبال نماینده کرمانشاه رو به اعضای فراکسیون نهضت ملی کرد و گفت چرا نشسته اید؟ مگر نمی بینید، رجاله ها چه می کنند؟ ناگهان به صورت محمدرضا اقبال مشت زدند که عینک ایشان شکست. سپس مایرون در مجلس محمدرضا اقبال را دیدیم که تنهایی رفت و عینک به چشم نداشت و اشاره کرد که کتک خورده است. مادر مایرون مجلس هم کمک مردمی نداشتیم، چون مردم را در جریان نگذاشته بودند و در رادیو هم مسائل مجلس منعکس نمی شد. البته در نهایت جلسه مجلس، نظرات کمپسیون را تصویب کرد و میراشرافی و یارانش شکست خوردند. سپس به کلوب حزب ایران رفتیم و مهندس حسینی در

هم در کنار حسن عرب و امثال او بودند. از این رو آنها هم ما را می شناختند و به ما حمله می کردند و ما هم از لژ تماشاچیان فریاد زنده باد نریمان سر می دادیم. البته ما نیروی منسجمی نبودیم و تنها روی اعتقاد خود رفته بودیم، ولی چون آقای مهندس احمد رضوی رئیس جلسه مجلس بود و میراشرافی با



کمال و ذالت بلند شد و مانع شد تا مهندس رضوی ریاست مجلس را به عهده بگیرد، عصبانی شدیم و طرفداران دکتر مصدق برای نخستین بار از بالکن مجلس شروع به اعتراض کردند. زمانی که حسین مکی هم از میراشرافی حمایت کرده ام از بالای بالکن فریاد زدند: مکی خفه شو خفه شو خفه شو

ایرانی شروع بحث خوب است به ماجرای جلسه مجلس هفدهم در ۱۷ خرداد ۱۳۳۲ و درگیری بین میراشرافی و مرحوم نریمان اشاره کنید که شرح نسبتاً کاملی از آن در کتاب آقای مصطفی اسلامی به عنوان «فولاد قلب» آمده است. در آنجا آمده در حالی که بین میراشرافی و نریمان مشاجره بود مجلس هم سراپا فریاد شده بود و از لژ تماشاچیان و لژ مطبوعات و از داخل مجلس همه فریاد می زدند. آیا شما در آن جلسه حضور داشتید؟

تبله، من در لژ تماشاچی ها حضور داشتم. زمانی که زد و خورد بین مرحوم نریمان و میراشرافی شروع شد، از آنجا که مرحوم نریمان هم ورزشکاره و با قدرت بود و از سوی مسلط هم بود البته نه این که افراد دیگر مسلط نباشند، ولی شجاعت نریمان را ندانستند. ایشان مقاومت زیادی کردند. حاج سید ابوالقاسم کاشانی رئیس مجلس اعتقاد زیادی به نریمان داشت، زیرا آقای نریمان زندگی بسیار ساده ای داشت، با توجه به این که فرزند خاندان جزایری بود و چون با خانواده اش سازگاری نداشت، تنها زندگی می کرد. ایشان در عین حال که اشراف زاده بودند زندگی بسیار ساده ای داشت.

برگردم به آن جلسه مجلس، ما در لژ تماشاچیان بودیم. وقتی اعتراض کردیم نیروهای طرفدار میراشرافی و دوستان او مانند حسن عرب و بیوک صادق که سر دسته بودند با ما درگیر شدند. ما هم نیروهای حزب زحمتکش بودیم که البته روابط حسنه ای با کاشانی نداشتیم، ولی دار و دسته بقایی

آنجا اشاره کرد که از جلسه نتیجه گرفته‌اند و مانور مخالفان به نتیجه نرسید. اگر چه آنها اقلیت بودند، اما دستگاه‌های انتظامی پشت پرده با آنها بودند، گرچه در ظاهر امر در اختیار دکتر مصدق بودند. نیروهای انتظامی هر چه بیشتر به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نزدیک می‌شد، به کرد تاجی هانز دیگر می‌شدند، حتی در تظاهرات خیابانی هم علیه ما وارد عمل می‌شدند و هیچ‌گاه در حرکت‌های خیابانی بی‌طرفانه قضاوت نمی‌کردند و ما را آکنک زده و منکوب می‌کردند.

مقاومت مرحوم نریمان در آنجا موجب شد که هم آن لایحه تصویب شد و هم دل و جرأت به دیگران داد. حتی وقتی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دادگاه، گروهی از وزیران و همکاران دکتر مصدق را به عنوان گسواره فراخواندند تا آنها از مواضع خود کوتاه بیایند و اظهار پشیمانی کنند، مرحوم نریمان می‌گوید من از سال ۱۳۰۲ که در وزارت دارایی خدمت می‌کردم با جناب آقای دکتر مصدق آشنایی و ارادت پیدا کردم، زیرا ایشان تا آن زمان که بنده خدمت کرده بودم تنها وزیری بودند که نسبت به تحصیلات و معلومات کارمندان توجه می‌کردند و وقتی ایشان به سمت نخست‌وزیری انتخاب شدند و موضوع خلع ید را انجام دادند و در شورای امنیت و در دادگاه لاهه از حقوق ایران دفاع کردند، به مراتب ارادات بنده افزوده شد. خدمت‌هایی که ایشان به ملت ایران کرده بودند طوری بوده که نمی‌توانست سلب صمیمیت و ارادت بنده را بکنند، بلکه ارادت بنده به همان نسبت به ایشان باقی بوده و هست.

همان طور که می‌بینید مرحوم نریمان در آن دوران و پس از آن هم هیچ‌گاه از مواضع خود کوتاه نیامد و دست از حمایت دکتر مصدق برنداشت.

«باز هم در کتاب «فولاد قلب» می‌خوانیم که از قول دکتر غلامحسین صدیقی روز کودتای ۲۸ مرداد را روایت می‌کنند و می‌گویند از سه طرف شمال، شرق و جنوب به اتاق آقای دکتر مصدق تیر فشک و توپ می‌خورد... آقای نریمان گفتند چرا ما نشسته ایم که رجاله‌ها بیایند و ما را بکشند. خودمان خود را بکشیم. بگویند دکتر صدیقی می‌گویند این عمل به تصور این که دیگران ما را خواهند کشت، به هیچ وجه صحیح و معقول نیست و سپس دکتر مصدق اسلحه را در گنجی گذاشتند.

بله، البته من از آقای احمد تو انگر (عضو نهضت ملی و از علاقه‌مندان دکتر مصدق و دکتر فاطمی) شنیدم که آقای نریمان گفتند من اسلحه دارم و پیشنهاد دوئل دادم و گفتند با آنها باید دوئل کنیم. تو انگر می‌گفت نریمان به حرفی که می‌زد اعتقاد داشت و حاضر بود هر گونه فعلیتی را در راه هدفش انجام دهد. مرحوم نریمان گفت باید مقاومت مردانه

کنیم و منتظر مرگ نشینیم، اما آنها گفتند نباید چنین کرد و دکتر مصدق اسلحه‌اش را گرفت.

تو انگر در آن زمان چه سمتی داشت که در خانه دکتر مصدق بود؟

احمد تو انگر از نزدیکان و وفاداران به دکتر مصدق بود و در همان روز آخرین فردی بود که دکتر فاطمی را از آن خانه فراری داد و کسی که نردبان را برای دکتر مصدق گذاشت و گفت از آن بالا بروید و فرار کنید، احمد تو انگر و مهندس حبیبی بودند. البته تو انگر چون شخصیت سیاسی نداشت مزاحمتی برای او فراهم نکردند. تو انگر کسی بود که تمام زندگی خود را در این رابطه داد. او همواره از شهامت مرحوم نریمان در آن روز می‌گفت و البته او می‌گفت که دکتر مصدق اسلحه را زیر تشک گذاشت، البته در روایت کتاب مورد اشاره شما، گنجه ذکر شده که فکر می‌کنم روایت دکتر صدیقی (گنجه ذکر دیگر باشد).

به واقع در رجال سیاسی ما مرحوم نریمان خود ساخته‌ای از خانواده جزایری هست، به گونه‌ای که دکتر جزایری که وزیر آموزش و پرورش کابینه سپهد زاهدی شد و از اقوام نزدیک مرحوم نریمان بود، وقتی جنازه مرحوم نریمان را در مسجد آرگ دید و من و مرحوم کریم آبادی نیز در آنجا ایستاده بودیم بر بالای جنازه مرحوم نریمان نشست و شروع کرد به بلند گریه کردن. وقتی ما پرسیدیم شما چرا

در رجال سیاسی ما مرحوم نریمان خود ساخته‌ای از خانواده جزایری هست، به گونه‌ای که دکتر جزایری که وزیر آموزش و پرورش کابینه سپهد زاهدی شد و از اقوام نزدیک مرحوم نریمان بود، وقتی جنازه مرحوم نریمان را در مسجد آرگ دید و من و مرحوم کریم آبادی نیز در آنجا ایستاده بودیم بر بالای جنازه مرحوم نریمان نشست و شروع کرد به بلند گریه کردن. وقتی ما پرسیدیم شما چرا چنین حالی دارید، او گفت اگر چه شما جنبه مبارزاتی او را می‌دانید، اما ایشان را به طور کامل نمی‌شناسید، او فرد بسیار والایی بود

چنین حالی دارید، او گفت اگر چه شما جنبه مبارزاتی او را می‌دانید، اما ایشان را به طور کامل نمی‌شناسید، او فرد بسیار والایی بود.

حتی مخالفان مرحوم نریمان هم به ایشان بسیار احترام می‌گذاشتند، برای نمونه وقتی بانک ایرانین پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط آقای ابتهاج تشکیل شده بود، ابوالحسن ابتهاج تمام امکانات اقتصادی را در دست داشت و با دربار در ارتباط بود. او بانک ایرانین را در مقابل بانک صادرات متعلق به آقای مفرح بود تأسیس کرده بود. آقای کریم آبادی به من می‌گفت آقای ابتهاج مدت‌های زیادی به دنبال افرادی بود تا در این بانک سرمایه‌گذاری کنند که شخصیتی عام داشته باشند و کسانی که مدیر عامل این بانک شوند که مورد تأیید مردم باشند. ابتهاج به نریمان پیشنهاد مدیریت بانک ایرانین می‌کند، اما نریمان پاسخی نمی‌دهد، سپس ابتهاج به کریم آبادی متوسل می‌شود و او به سراغ نریمان می‌رود. کریم آبادی به نریمان می‌گوید در شرایط کنونی که پس از ۲۸ مرداد است و وضع مالی شما آن‌چنان خوب نیست و بسیاری از دوستان ما هم در بخش حقوقی بانک ایرانین مشغول به کارند مانند علی‌اشرف خان منوچهری وادیپرومند، بولی آقای ابتهاج مدیری می‌خواهد که جامعه به او اعتماد داشته باشد و موجب شود مردم در این بانک سرمایه‌گذاری کنند. آقای ابتهاج چهار جلسه در منزل آقای نریمان با او مذاکره کرده بود. مرحوم شمشیری و کریم آبادی واسطه بوده‌اند که ایشان این پیشنهاد را بپذیرند که در پایان جلسه چهارم، مرحوم نریمان می‌گوید ما با همین چیزی که داریم شرافتمندانه زندگی می‌کنیم. ایشان به ابتهاج می‌گوید آیا شما قبول می‌دهید از گذشته خود عدول کنید؟ اما من قول می‌دهم که بر گذشته خود پابر جاپاشم. اگر میلیاردها دارایی داشته باشم هم برایم اهمیتی ندارد. سپس چنین شعری می‌خواند:

نه بر اشتری سوارم

نه چو خره زیر یارم

نه خداوند رعیت

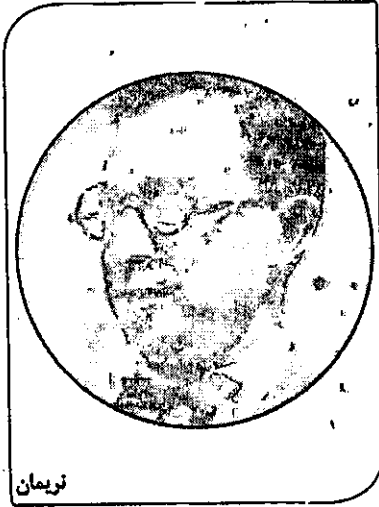
نه غلام شهر یارم

ایشان یکبار در خانه ۱۴۳ واقع در خیابان فخر آباد که به طور موقت کلسوپ جبهه ملی بود و سخنرانی‌های جبهه ملی در آنجا انجام می‌شد، در سال ۱۳۳۹ سخنرانی داشتند.

از مراسم فوت مرحوم نریمان و خاکسپاری ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

تقریباً زمانی که مرحوم نریمان در سال ۱۳۴۰ فوت کرد، دکتر صدیقی از طریق راننده خود به من پیغام دادند که سریع بیایید. من به جلسه شورای جبهه ملی

رفتم. هیئت اجرایی هم در آنجا بود. مرحوم کریم آبادی و مرحوم شمشیری هم در آنجا بودند. همه متأثر و غمگین بودند و گفتند مرحوم نریمان در خانه خود سگته کرده اند. هیچ کس نشانی منزل ایشان را نمی دانست. سرانجام از طریق نشانی منزل ایشان را پیدا کردیم که در خیابان آذربایجان بود. من و کریم آبادی زیر نظر مرحوم شمشیری ما مورشدیم که به منزل ایشان برویم و ببینیم چه باید بکنیم. در آنجا یک ساختمان دو طبقه بود که منزل ایشان در طبقه دوم بود. وقتی به منزل رفتیم تنها دو اتاق بود. فقط دو نفر را در آنجا دیدیم که گویا همسایه طبقه اول ایشان بودند و آنها هم این موضوع را اطلاع داده بودند. در اتاق جلویی تنها یک فرش و یک تخت قدیمی مجلل بود. ایشان روی تخت بودند و ملحفه ای هم روی ایشان کشیده شده بود. دیگر در اتاق چیزی نبود. در اتاق دیگر کمی وسایل قدیمی، یک صندوق، چند دست لباس و وسایل شست و شو بود. پشت اتاق هم حمام و آشپزخانه بود. مرحوم شمشیری در آنجا بر سر خود زود گریه کرد و گفت وای بر ما، زندگی او این گونه بود و زندگی ما این چنین. زندگی کارگر من از زندگی مرحوم نریمان مجلل تر است. فردی با این عظمت که پیشنهاد ابتهاج را نپذیرفت، چنین زندگی ای داشته است. مرحوم شمشیری گفت هر کاری می توانید برای مراسم او بکنید، تا حداقل بتوانیم به مردم بگوییم او چگونه انسانی بوده است. دکتر صدیقی گفت هر کاری از دستمان بر می آید باید برای ایشان بکنیم. پسر مرحوم نریمان با ایشان زندگی نمی کرد. وقتی باخبر شد گفت پدرم علاقه داشت در امامزاده زرگنده دفن شود، زیر ملک های اطراف آنجا مربوط به پدر ایشان بود و در دوران کودکی در آن منطقه و کنار این امامزاده بوده است. فردای آن روز که جنازه را تحویل گرفتیم در مسجد از گک تهران تجلیل گسترده ای از ایشان به عمل آمد و دوست و دشمن و حتی افرادی چون مکی که مخالف او بودند و چنان صحنه های ایجاد کرده بودند آمدند. در آنجا آقای مشکوری که روحانی بود و با نهضت ملی و جامعه علمیه تهران همکاری داشت موافقت کرد در قلهک بر جنازه نماز بخواند. مرحوم شمشیری هم دستور داد تا مراسم چهلم مرحوم نریمان بقمه ای برای ایشان ساخته شود. سپس مراسم ختمی در مسجد مجده تهران در خیابان سیه برای ایشان برگزار شد. جمعیت، غیر قابل وصف بود و آقای صدر بلاغی، واعظ معروف در آنجا سخنرانی شنیدنی داشتند و داستان انجیر ک را تبریف کردند و گفتند هر کسی بانو ک کیچ نمی تواند انجیر ک شود و از حق مردم دفاع کند، آن که از حق مردم دفاع می کند و می ایستد نریمان است که نوک کیچ ندارد



نریمان

در مراسم مرحوم نریمان حتی طرفداران آیت الله کاشانی و بقایی هم بودند و نادعلی کریمی به آن مراسم آمده بود

و به واقع انجیر ک است. مرحوم شمشیری گفت من عاشق سخنرانی صدر بلاغی شدم و دوست دارم از صدر بلاغی تجلیل کنم. ایشان قالیچه ای تهیه کرد و به اتفاق مرحوم کریم آبادی آن را به منزل آقای صدر بلاغی در ذروس بردیم. آقای صدر بلاغی تا قالیچه را دید گفت من کاری نکردم و خدا خواست اینها را بگیریم، این هدیه را در راه آن مرحوم بدهید. هر چه اصرار کردیم ایشان نپذیرفت و گفت من با این کار هاتنها توانستم اندکی از صداقت آن مرد بزرگوار ربایان کنم.

در مراسم مرحوم نریمان حتی طرفداران آیت الله کاشانی و بقایی هم بودند و نادعلی کریمی به آن مراسم آمده بود. قرار شد جبهه ملی در حسینیه قلهک برای ایشان ختم بگیرند. یاران طالقانی و بازرگان هم دسته گل بزرگی برای ایشان آورده بودند. تمام شخصیت های سیاسی به آنجا آمده بودند. جلوی مسجد، احمد انصاری جلوی حسین مکی را گرفت و گفت شما برای چه آمده ای؟ مکی گفت من به خاطر تو نیامده ام، بلکه به خاطر مردانگی و انسانیت آنم. احمد انصاری گفت پس چرا در زمانی که زنده بود با ایشان همراه نبود؟ مکی گفت تو به کار خودت برس و بر خوردی بین آنها شد. از آنجا به آرامگاه ایشان رفتم و جمعیت به قدری زیاد بود که تمام خیابان بسته شده بود. کثرت جمعیت و مشایعت در حدی بود که دیگر خیابان راه عبور و مرور نداشت و کاملاً بسته بود و هر گروه و دسته ای که آمده بود

باتاج های رسمی و پلاکاردهای بسیار همچنان انگیزه در حرکت شرکت می کردند. مرحوم غلامرضا تختی در ارتباط با تعداد زیادی از ورزشکاران و دانشجویان و شخصیت های علاقمند به جبهه ملی در داخل جمعیت به سوی آرامگاه با دادن شمار دزد بر نریمان با همه همراهی می کردند. به محض این که سیل جمعیت در کنار آرامگاه قرار گرفتند و گل ها را انثار آن کردند با قرائت قرآن برنامه آغاز شد. مرحوم کشاورز صدر عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران و سخننگوی جبهه ضمن تشکر از شرکت کنندگان سخنان ارز شمنندی ارائه کرد.

ایشان فریاد زدند تکسین شریف امامی باز هم انتخابات را به تأخیر می اندازی و قوانین را زیر پا می گذاری. سخنان خود را با این شعر شروع کرد ای آزادی ای خجسته آزادی، ما نیاز مند تو هستیم و به نام تو چه خفقان ها چه یاهه گویی ما بر ما تحمیل کردند. زندگی مردم را به سخره گرفته اند و هستی آنها را به باد می دهند و ما امروز در کنار تربت پاک شخصیتی هستیم که نمونه صداقت و درستی و وطن دوستی و ایمان به خدا و خدمتگزار به خلق خدا بود. او در مقابل زر، زور و توپ تسلیم نشد و تا آخرین لحظات زندگی با افتخار در راه گسترش ایران آباد و آزاد و مستقل تلاش می کرد. جلسات جبهه ملی بیشتر در منزل ایشان تشکیل می شد و آن روز بزرگ تاریخ ساز که پیشنهاد ملی شدن نفت در سراسر ایران توسط شادروان مرحوم دکتر حسین فاطمی شد تقدیم دکتر مصدق در منزل ایشان بود و خانه ایشان پایگاه آزادی و آزاد بخوانان بود و امیدواریم که زندگی باشکوه ایشان برای آیندگان درسی باشد و مطالب خود را با یک شعر پایان داد: از شمار دو چشم یک تن کم، از شمار خرد هزاران بیش

سپس آقای خوشدل سروده ای آماده و عرضه کردند. شعر مرحوم خوشدل بسیار مورد تقدیر و تشویق حاضران قرار گرفت. من به نمایندگی از سوی جامعه اصناف و بازار تهران خلاصه ای از ویژگی های اخلاقی و رفتاری مرحوم سید محمود نریمان بیان کردم و مورد تشویق شرکت کنندگان قرار گرفتم و با گفتن شعار نریمان نریمان راحت ادامه داره مراسم پایان یافت و شرکت کنندگان مراسم سوار اتوبوس ها به سوی تهران با همان شعار «روح شاد نریمان، راحت ادامه داره» حرکت کردند. متأسفانه باید بگویم آرامگاه این آزاداندیش و وطن دوست مسلمان با تمام سابق درخشان، در پارک زرگنده با خاک یکسان شده و حتی از بقعه و سنگ روی تربت او خبری نیست. امیدوارم مورد توجه مسئولان و صاحب نظران قرار گیرد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد